

Investigating the Relationship between Ghena (Richness) and Esteghna (Independence) in Mystical Prose Texts until the Seventh Century AH

Fatemesadat Taheri*
Maryam Pakdel **

Abstract

The authors of this study have examined different aspects of Ghena (Richness) and Esteghna (Independence) and their role in the evolution of the mystic wayfarer. In this study, Esteghna implies the independence of the seeker from the people, and Ghena means the worldly richness of the seeker. With a descriptive-analytical approach based on mystical prose texts up to the seventh century AH, the authors seek to answer these fundamental questions: What is the relationship between mystical independence and worldly richness? What are the Mashayekh's (Elders) views regarding the obligation of worldly richness in the stage of independence from the people? What are the reasons for their agreement or disagreement with this issue? How much have mystical schools influenced the views of mystics in this regard? By answering these questions, the authors tried to argue that the independence from the people and the concept of independence from 'all but God' can be realized in the two moods of Faqr (poverty) and worldly Ghena (richness) of the mystic wayfarer. Thus, the elders' views on the rejection or confirmation of worldly richness at the stage of independence from the people have been examined and their conditions and reasons are explained to provide a correct understanding of the meanings of Esteghna and Ghena and their connection in mystical texts and schools. As a result, it is helpful to have a more accurate understanding of this important mystical category.

Keywords

Esteghna (Independence), Ghena (richness), Mashayekh (Elders), Mystical Prose Texts until the Seventh Century AH.

* Assistant Professor of Persian Language and Literature, Kashan University, Isfahan, Iran.

** MA Student, Kashan University, Isfahan, Iran.

نشریه علمی

پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)

سال سیزدهم، شماره سوم، پیاپی ۴۲، پاییز ۱۳۹۸ صص ۶۴-۳۵

Doi: 10.22108/jppl.2020.116259.1350

بررسی ارتباط غنا و استغنا در متون منثور عرفانی تا قرن هفتم

فاطمه سادات طاهری* - مریم پاکدل**

چکیده

نویسندگان این مقاله زوایای غنا و استغنا و نقش آن در تکامل سالک را بررسی می‌کنند. منظور از استغنا در این پژوهش، استغنا سالک از خلق و مقصود از غنا توانگری مادی سالک است. نگارندگان با رویکرد توصیفی تحلیلی مبتنی بر متون منثور عرفانی تا قرن هفتم، در پی پاسخ به این پرسش‌های بنیادی هستند: بین استغنا عرفانی با غنای مادی چه ارتباطی وجود دارد؟ مشایخ درباره التزام غنای مادی در مرحله استغنا از خلق چه دیدگاه‌هایی دارند؟ دلایل موافقت یا مخالفت ایشان با این موضوع چیست و مکتب‌های عرفانی چقدر بر دیدگاه عارفان در این زمینه اثر گذاشته است؟ نویسندگان با پاسخ به این پرسش‌ها می‌کوشند استدلال کنند استغنا از خلق با مفهوم بی‌نیازی جستن از ماسوی‌الله و اظهار نیاز به غنی مطلق، می‌تواند در دو حالت فقر و غنای مادی سالک محقق شود؛ از این رو دیدگاه مشایخ درباره رد یا تأیید غنای مادی در مرحله استغنا از خلق بررسی و شروط و دلایل آنها تبیین می‌شود تا درک درستی از تعبیر استغنا و غنا و ارتباط آنها در متون و مکتب‌های عرفانی ارائه شود؛ در نتیجه به درک صحیح‌تر این مقوله مهم عرفانی کمک می‌شود.

واژه‌های کلیدی

استغنا؛ غنا؛ مشایخ؛ متون منثور عرفانی تا قرن هفتم

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران (نویسنده مسؤل) taheri@kashanu.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران maryampakdel56@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۱۳۹۹/۲/۱۰

تاریخ وصول ۱۳۹۸/۱/۱۲

۱- مقدمه

با ظهور عرفان به‌عنوان یک آبخور فکری از قرن دوم هجری، عارفان برای تبیین اندیشه‌های خود، اصطلاحات و واژه‌هایی را با مفاهیمی خاص در اشعار و نوشته‌های خود به کار بردند. فقر، غنا و استغنا از مهم‌ترین و پرکاربردترین اصطلاحاتی است که در متون عرفانی مباحث متعددی به آنها اختصاص داده شده است. اهمیت فقر در عرفان به‌اندازه‌ای است که در کنار فنا فی‌الله، مقصد نهایی عارفان شمرده می‌شود؛ تاجایی که برخی عرفان را با فقر یکسان می‌دانند و گاه نیز آن را فقر می‌نامند. اصطلاح غنا نیز از تعبیر پرکاربرد متون عرفانی است که با اینکه به خداوند اختصاص دارد، سالک نیز می‌تواند بعد از رسیدن به فنا فی‌الله به آن متصف شود. استغنا از مفاهیم بلند عرفان اسلامی و صفت ذاتی بی‌نیاز مطلق است. انسان فقیر بالذات است و تنها با اظهار نیاز به درگاه غنی مطلق و روی‌گرداندن از خلق، امکان دستیابی به استغنا برای او فراهم می‌شود. عارفان و مشایخ به‌دلیل اهمیت فقر، غنا و استغنا در سیر و سلوک کوشیده‌اند تا با تعلیم صحیح این اصطلاحات، تشنگان معرفت الهی را از فقر ذاتی خود و غنا و استغنای مطلق پروردگار آگاه کنند تا با استغنای از خلق و در نتیجه فقر حقیقی به سرمنزل مقصود راه یابند. با بررسی متون عرفانی مشخص می‌شود فقر در این متون گاه به مفهوم مادی و گاه عرفانی به کار رفته است. غنا در معانی غنای ذاتی خداوند، غنای عرفانی سالک و غنای مادی وی به کار رفته و استغنا نیز دارای مفاهیم سه‌گانه استغنای ذاتی خداوند، استغنای سالک از خلق و از خداوند است. درک صحیح مفهوم این سه واژه به‌ویژه غنا و استغنا به‌دلیل قابلیت انطباق آنها بر بیش از یک معنا، مستلزم دقت بسیار خواننده متون عرفانی است؛ به‌سبب اهمیت غنا و استغنا در عرفان، چندمعنایی بودن دو واژه و همچنین ارتباط دوسویه آنها به‌سبب قرابت معنایی با هم، نگارندگان می‌کوشند به تبیین دقیق مفاهیم این دو واژه و کشف ارتباط بین آنها - که به فهم صحیح این اصطلاحات پرکاربرد و مطالب مرتبط با آنها در متون عرفانی می‌انجامد - پردازند و به شناخت جایگاه آنها در عرفان اسلامی کمک کنند.

در این مقاله تعبیر استغنا در مفهوم استغنای عرفانی یا به تعبیر دقیق‌تر استغنای سالک از خلق و تعبیر غنا در معنای توانگری و بی‌نیازی مادی سالک به کار می‌رود. نگارندگان با روش توصیفی-تحلیلی مبتنی بر متون منثور متصوفه تا قرن هفتم هجری در پی پاسخ به این پرسش‌های بنیادی هستند: آیا بین استغنای از خلق به‌عنوان یکی از مراحل غایی عرفان، با غنای مادی ارتباطی وجود دارد یا نه؟ آیا غنای مادی با استغنای سالک مغایرت دارد یا سالک در عین غنا نیز می‌تواند به

مرحله استغنا و فقر حقیقی دست یابد؟ مشایخ درباره التزام غنای مادی در مرحله استغنا از خلق چه دیدگاه‌هایی دارند، چه شروط، ضوابط، مضرات و منافع برای آن در نظر گرفته‌اند و عرفای خراسان و بغداد درباره این مقوله تاجه اندازه وحدت نظر دارند؟ نویسندگان می‌کوشند با پاسخ به پرسش‌های مطرح‌شده، دیدگاه عارفان و مشایخ درباره موضوع غنا و استغنا از خلق سالکان الی‌الله را روشن کنند؛ همچنین با تبیین دیدگاه‌های سه نوع از عارفان — آنان که التزام غنا را مغایر سیر و سلوک می‌شمرند؛ مشایخی که غنای مادی را تقویت‌کننده استغنا عرفانی می‌دانند؛ گروهی که التزام فقر یا غنا در مرحله استغنا را برای سالک یکسان می‌دانند — و با بیان دلایل و شرایط هر سه گروه، ارتباط غنا و استغنا و رد یا تأیید آن را برای وصول سالک به مقصود مشخص کنند.

۱-۱ پیشینه پژوهش

با وجود اهمیت استغنا در عرفان اسلامی، پژوهش‌های معدودی درباره آن انجام شده است که از آن جمله می‌توان به این پژوهش‌ها اشاره کرد: مقاله «بررسی مفهوم فقر و استغنا در مثنوی معنوی» اثر اسحاق طغیانی و حکیمه هادی (۱۳۸۹) در پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی و نیز مقاله «عزت نفس و استغنا در هفت‌اورنگ جامی» از تقی امینی فرد (۱۳۸۸) در مجموعه مقالات همایش منطقه‌ای خودباوری در فرهنگ اسلامی و ایران. همچنین درباره فقر و غنا مقالاتی به چاپ رسیده که از آن جمله است: «فقر و کفر در ادبیات عرفانی» اثر کاظم دزفولیان (۱۳۸۰) در ضمیمه ۲۲ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران؛ «فقر و غنا از دیدگاه هجویری و خواجه عبدالله انصاری» اثر سهیلا موسوی سیرجانی (۱۳۸۵) در مجله ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی؛ «سواد اعظم» از داوود اسپرهم (۱۳۸۸) در مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبایی؛ «تلقی عرفا و مشایخ صوفیه از فقر با تکیه بر کشف‌المحجوب علی هجویری و انسان کامل عزیزالدین نسفی» اثر عبدالله نصرتی و فرشاد عربی (۱۳۹۲) در مجله عرفانیات در ادب فارسی؛ «مثنوی دکان فقر و فنا» اثر مهین پناهی و شروین فتحی (۱۳۹۰) در مجله مولوی‌پژوهی؛ و کتاب سواد صوفی (۱۳۹۵) از داوود اسپرهم انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی؛ «تحلیل عرفانی فقر و غنا از دیدگاه عرفانی خواجه عبدالله انصاری و مولانا» از فهیمه سازمند، حسین آریان و نسرین بیرانوند (۱۳۹۶) در فصلنامه عرفان اسلامی؛ همچنین مقاله «بررسی و تحلیل رسم فقر براساس متون مشهور عرفانی تا قرن هفتم هجری» از نویسندگان همین مقاله (۱۳۹۸) در مجله متن‌شناسی ادب فارسی و مقاله

«بازنمایی فقر در رسائل و متون تاریخی ایران» از موسی عنبری و صدیقه پیری (۱۳۹۵) در مجله نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان.

چنانکه مشخص است در هیچ‌یک از این مقالات، پژوهش مستقلی درباره مفهوم استغنا یا خلق و رابطه آن با غنای مادی بر مبنای متون متشور عرفانی و سخنان مشایخ انجام نشده است.

۲- جایگاه فقر، غنا و استغنا در متون عرفانی

فقر در مفهوم دل‌بریدن از دنیا و اسباب آن و احساس نیازکردن به خدا، یکی از مراحل عرفان است که عارف و سالک در آن مرحله بی‌نیازی از غیر و نیازمندی به حق را تجربه می‌کند (سجادی، ۱۳۷۵: ۶۲۳). از نظر عارفان فقر نهایت تصوف است و مقام فقر از حال و قال بالاتر است: «چون رونده، صوفی گردد آنگاه علم فقر دریابد؛ چون از آن علم برخیزد از فقر نسیمی به وی رسد» (العبادی، ۱۳۶۸: ۲۵۶). عارفان فقر را شعار اولیا، پیرایه اصفیا و اختیار الهی برای مقربان خویش می‌شمرند (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۰۳). فقر در متون عرفانی، هم به معنای نیازمندی مادی و هم در مفهوم فقرالی‌الله یعنی نیازمندی کامل به خدا و دل‌بریدن از مادیات و غیر خدا به کار رفته است. خواجه عبدالله فقر مادی را «فقر اضطرار» و فقر عرفانی را «فقر اختیاری» می‌نامد (رک: خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۱: ۳۵)، سلمی تعابیر فقر «عوام» و «خواص» (رک: سلمی، ۱۳۷۲: ۱۳۷) و هجویری اصطلاحات «رسم فقر» و «حقیقت فقر» را برای آنها به کار می‌برد (رک: هجویری، ۱۳۹۰: ۳۰).

غنا در لغت به معنای اکتفاکردن است؛ کسی را که از دارایی خود راضی است و به آن اکتفا می‌کند، غنی می‌نامند. کلمه غنا در اصل متضاد فقر و به معنای بی‌نیازی است که تمول و کفایت از مصادیق آن به شمار می‌رود. «اغناء» نیز از ریشه غنا و به معنای بی‌نیازکردن است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۷: ۳۳۴). غنا در اصطلاح به معنای غنای دل، غنای نفس و غنای به حق است، بنده در این مرحله، خود را از همه جهانیان بی‌نیاز می‌داند و به دلیل راهیابی به درگاه الهی به ماسوی‌الله توجه نمی‌کند. خواجه عبدالله غنا را هشتاد و چهارمین میدان از منازل سلوک و حاصل میدان سیر می‌شمرد (رک: خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۶: ۱۲۳). جنید توانگری را کسوت ربوبیت می‌داند (روزبهان بقلی، ۱۹۷۳: ۱۵۸) و سلمی غنا را صفت استغنا یا الهی می‌داند که بعد از فنا فی‌الله در وجود عارف متجلی می‌شود (سلمی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۱۳۷).

استغنا در لغت به معنای بی‌نیازی و بی‌نیازشدن است (بندریگی، ۱۳۷۵: ذیل واژه) و بنابر کتاب

اصطلاحات تصوف استغنا در اصطلاح صوفیان به معنای مقام کبریایی و بی‌نیازی است که هر دو جهان در جنب آن، ذره‌ای ناچیز است. عطار استغنا را پس از وادی معرفت و جلوتر از وادی توحید قرار داده؛ بدین معنا که حد معرفت رسیدن به وادی استغناست و باب توحید را در انتهای وادی عظیم استغنا گشاده‌اند (گوهرین، ۱۳۷۶: ۲۰۰). هجویری با استناد به آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵) استغنا را عامل رجوع به مسبب و ترک اسباب ظاهری و باطنی تعریف کرده است (رک: هجویری، ۱۳۹۰: ۱۵۹). عبدالرزاق کاشانی فقر حقیقی و استغنا را از مراتب «غیب‌القلب» می‌داند. او مقام‌های قصد، عزم، ارادت، ادب، شهود خیالی، یقین، انس، ذکر، فقر، غناء بالحق و مراد را مراتب غیب‌القلب می‌شمارد که پنجمین مرتبه از مراتب دهگانه نفس است؛ همچنین فقر را به معنای بی‌توجهی به غیر و کمال آن را منوط به رسیدن به مقام غناء بالحق می‌داند: «مقام غناء بالحق، سالک را در حفظ و احتفاظ الهی قرار می‌دهد و حق تعالی او را از مخالفات و معاصی محفوظ می‌دارد و در اصطلاح به مقام مراد که آخرین مقام این قسم است، می‌رسد» (کاشانی، ۱۳۷۹: ۱۲۶).

خداوند غنی بالذات است؛ پس به یقین، کمال استغنا و بی‌نیازی نیز فقط در ذات الهی متجلی شده است. در متون عرفانی به پیروی از قرآن کریم، غنا به دو گونه «غنا الهی» یا همان غنا مطلق و «غنا بشری» تقسیم شده؛ چنانکه برای استغنا نیز دو مفهوم «استغنا الهی» و «استغنا بشری» در نظر گرفته شده است که در واقع تعبیر استغنا الهی و غنا الهی که مختص ذات باری تعالی است و غنا بشری و استغنا بشری که مربوط به انسان است، دوه‌دو هم‌معنا هستند؛ یعنی همانطور که بی‌نیازی مطلق خداوند لازمه استغنا مطلق اوست و استغنا ذاتی حضرت حق، نتیجه بی‌نیازی و غنا مطلق الهی است، غنا نفس انسان در حالت فقر و توانگری نیز از یک‌سو لازمه استغنا او از ماسوی‌الله و بی‌توجهی وی به غیر و از سوی دیگر نتیجه ابراز نیاز محض وی به ذات غنی و مستغنی الهی است.

استغنا مطرح در متون عرفانی در بعضی از موارد به معنای استغنا ذاتی خداوند است؛ اما در کنار آن به دلیل اینکه وصول به مرحله استغنا از خلق، مقدمه «فقر حقیقی» یعنی نیازمندی مطلق و همه‌جانبه به خداوند است، در این متون به نوع دوم استغنا بشری یعنی استغنا سالک از خلق نیز بسیار توجه شده است؛ این موضوع نشان‌دهنده اهمیت بسیار زیاد مرحله استغنا از خلق برای

رسیدن سالک به غایت عرفان است. نکته تأمل برانگیز اینکه بی‌نیازی جستن سالک از غیر خدا، گاه در عین فقر و نیازمندی مادی سالک به ظهور می‌رسد و گاه هم در عین غنا و توانگری مادی وی؛ به این معنا که سالک کامل، هم در حالت فقر مادی و تهیدستی و هم در عین برخورداری از توانگری و ثروت مادی می‌تواند به استغنا از خلق برسد؛ زیرا او در همه حال تنها به خداوند، سرچشمه بی‌نیازی، روی می‌آورد و از ماسوی‌الله و تعلقات دنیوی دل می‌برد؛ پس چون توانگری مادی سالک - که در این مقاله با تعبیر «غنا» از آن یاد می‌شود - از یک سو باید خالی از هرگونه وابستگی و دلبستگی به ثروت مادی باشد و از سوی دیگر باید توأم با احساس نیاز محض به غنی مطلق باشد، می‌تواند با استغنا از خلق منافاتی نداشته باشد؛ اما با وجود اتفاق نظر مشایخ و عارفان درباره استغنا از الهی و استغنا از خلق و تأیید آن، ایشان درباره فقیر یا غنی بودن سالک در مرحله استغنا از خلق اختلاف نظر دارند؛ به گونه‌ای که برخی غنا و توانگری سالک در حال استغنا را می‌پذیرند و بعضی فقر را تأیید و غنا را رد می‌کنند.

توجه بسیار عارفان و مشایخ به فقر، غنا و استغنا و ارائه مطالب بسیار درباره تعریف، توضیح و تبیین انواع و شرایط آنها نشان‌دهنده اهمیت این سه موضوع در عرفان و مراحل سیر و سلوک است.

۳- غنا و استغنا در قرآن کریم

غنا در قرآن کریم در سه مفهوم به کار رفته است:

الف) بی‌نیازی مطلق که مختص ذات اقدس الهی است؛ مثل آیه «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵): شما نیازمندان به خدا هستید و خداوند بی‌نیاز و ستوده است (نیز رک: حج: ۶۴)؛

ب) بی‌نیازی از نوع غنای نفس که به معنای احساس بی‌نیازی در صورت توانگری و فقر است؛ مثل «وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي» (ضحی: ۸) تو را فقیر یافت پس بی‌نیاز کرد (نیز رک: بقره ۲۷۳)؛ از این رو نبی اکرم (ص) فرموده‌اند: «لَيْسَ الْغَنِيُّ عَنْ كَثْرَةِ الْعَرُضِ وَ لَكِنَّ الْغَنِيَّ غَنِيَّ النَّفْسِ» (البخاری، ۱۴۲۳، ج ۱۱:

۳۹۷): بی‌نیازی با فراوانی مال حاصل نمی‌شود؛ بلکه غنای نفس انسان را بی‌نیاز می‌کند؛

ج) دارایی و توانگری مادی؛ مثلاً آیه «وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ» (نساء: ۸): هرکس ثروتمند

است [از تصرف در مال یتیمان] خودداری کند (نیز رک: توبه: ۹۳ و آل عمران: ۱۱۸).

غناى بشرى مطرح در قرآن با غناى الهى تفاوت‌هایی دارد که عبارت است از: غناى بشرى، مربوط به امور مادی و حیات دنیوی است؛ در نتیجه جنبه روحانى و معنوی انسان را در بر نمى‌گیرد؛ همچنین گستره اثرگذاری غناى بشرى محدود به قدرت و عمل فرد غنى و ثروتمند است؛ غناى بشرى همراه با جهل و غفلت از خدا و بی‌خبرى از حقیقت فقر، موجب طغیان و استکبار مى‌شود (رک: علق ۶ و ۷)؛ غناى بشرى با مرگ انسان از بین مى‌رود و برای حیات اخروی او سودی ندارد؛ اما غناى الهى همه‌جانبه است و خداوند فی‌ذاته، لذاته و بالذاته غنى است؛ غناى الهى مطلق است و حدّ و مرز و محدودیتی ندارد؛ چون خداوند قادر مطلق است، پس مى‌تواند انسان را در همه جنبه‌های مادی، اخروی و روحانى و معنوی بی‌نیاز کند و از این‌رو روزی تمام موجودات را بر عهده مى‌گیرد (رک: مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳۳۳-۳۳۶).

غناى منتسب به غیر خدا در قرآن همیشه با حرف «عن» همراه است: «مَا أُغْنِي عَنِّي مَالِيَه» (الحاقه: ۶۹؛ نیز رک: زمر: ۵۰)؛ درحالی‌که غناى منتسب به خداوند به صورت مطلق مى‌آید: «يُغْنِي اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ» (نساء: ۱۳۰؛ نیز رک: توبه: ۷۴؛ رک: مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳۳۶).

غناى الهى لزوماً با چهار صفت حلیم (رک: بقره: ۲۶۳)؛ «حمید» (رک: بقره: ۲۶۷)؛ «رحمت» (رک: انعام: ۱۳۳) و «کریم» (رک: نمل: ۴۰) همراه است؛ چون غناى مطلق خالی از حلم، رحمت، کرم و حمد و قدردانی، موجب فقر و همراه با طغیان و سرکشی است (رک: همان: ۳۳۸).

موضوع برخورداری انسان از مال و ثروت نیز در قرآن مطرح شده است. در بعضی آیات از مال و ثروت به‌عنوان ابزار امتحان و آزمایش آدمی یاد می‌شود (رک: انفال: ۲۸ و بقره: ۱۵۵)؛ از راه‌های درست استفاده از ثروت حمایت از یتیمان و کمک به ایشان و اطعام مستمندان است (رک: فجر: ۱۵-۲۰).

دل بستگی به ثروت دنیا موجب عذاب الهی است (رک: توبه: ۹؛ منافقون: ۹؛ مدثر: ۱۱-۱۷)؛ بنابراین مال و ثروت در صورت مطابقت با اهداف الهی و فراهم کردن شرایط دست‌یابی سالک به کمال برای او مفید خواهد بود (رک: بقره: ۲۱۵؛ توبه: ۱۱۱ و سبأ: ۳۷)؛ چنانکه امام کاظم^(ع) فرموده‌اند: ثروتی که انسان را از فقر در امان می‌دارد مانند عقلی که انسان را از هوا و هوس و علمی که انسان را از جهل نجات می‌دهد، نشانه کرامت الهی است: «يَا هِشَامُ! مَنْ أكرمَهُ اللَّهُ بِنِثْلَاتٍ فَقَدْ لَطْفَ لَهُ عَقْلٌ يَكْفِيهِ مَوْتَةٌ هَوَاهُ وَ عِلْمٌ يَكْفِيهِ مَوْتَةٌ جَهْلُهُ وَ غِنًى يَكْفِيهِ مَخَافَةَ الْفَقْرِ» (حرانی، ۱۳۸۲: ۴۰۰).

استغناى مطرح در قرآن کریم از ریشه «غنى» و به معنای توانگر و بی‌نیاز شدن است. «استغنى

الله» یعنی از خدا خواست که او را توانگر کند و «استغنی عنه به»؛ یعنی از او بی‌نیاز شد (مهیار، ۱۳۷۵: ذیل واژه). مفهوم اصلی استغنا توانگری و ثروتمندی است که در واقع فقط صفت خداوند است و تصور چنین صفتی برای انسان مبین فقدان حس مخلوقیت و عبودیت است که می‌تواند به استکبار و حتی انکار خداوند بینجامد (ایزوتسو، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۰۲ و ۳۰۳). استغنا در لغت به معنای «خویشتن را دیدن» (همان) و خود را ذاتاً غنی دانستن است که اقتضای طغیان و عدوان و استکبار می‌کند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۷: ۲۷۷) و موجب اعتماد نامحدود به قدرت و توانایی خویش است؛ فعل «استغنی» که برای بیان زیاده‌روی در اعتماد آدمی به خویشتن به کار می‌رود، از نظر روابط معنایی با فعل «طغی» ارتباط نزدیک دارد و به معنای نهی است که از کناره خود تجاوز می‌کند و به بیرون جاری می‌شود (نسفی، ۱۴۱۸: ۱۹۸)؛ از این رو در قرآن فعل‌های استغنی و طغی در کنار هم و تقریباً هم‌معنای هم به کار رفته‌اند: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» (علق: ۶ و ۷). در آیه «أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ فَأَنَّىٰ لَهُ تَصَدَّقَىٰ وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيَ» (عبس: ۵ تا ۷) گنهکاری و دوری از تزکیه، نتیجه استغنی بشری معرفی می‌شود؛ از آنجاکه طبق نظر راغب کلمات «غنی»، «استغنا»، «تغنی» و «تغانی» به یک معنا هستند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل واژه)؛ پس «مَنِ اسْتَغْنَىٰ» به معنای کسی است که خود را توانگر نشان دهد و ثروت خود را به رخ مردم بکشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۳۲۶)؛ چنانکه در آیات «فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَىٰ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَىٰ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ» (لیل: ۵-۱۰): اما کسی را که بخشایش و پرهیزگاری کرد و آن بهترین را تصدیق کرد، پس برای بهشت آماده‌اش می‌کنیم؛ اما آن کس که بخل و بی‌نیازی ورزید و آن بهترین را تکذیب کرد، او را برای دوزخ آماده می‌کنیم، آمده است. نویسنده المیزان در تفسیر این آیه نوشته منظور از «اعطاء» در این آیه، انفاق مال در راه رضای خداست؛ زیرا در مقابل آن واژه «بخل» آمده که به معنای امساک از انفاق مال است و جمله «و اتقى» به منزله تفسیری برای واژه اعطاء است تا مشخص شود منظور از اعطاء، اعطای برسبیل تقوای دینی است. کلمه «استغناء» نیز در این آیه به معنای طلب غنا و ثروت از راه ندادن و جمع کردن مال است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۲۰: ۱۷)؛ پس واژه «استغنی» در این آیه در تقابل و تضاد با واژه «اتقى» به کار رفته است؛ و برپایه این آیه، استغنی بشری با معنای ثروت‌اندوزی و ثروت خود را به رخ دیگران کشیدن مانند بخل و امساک، نکوهیده و ناپسند است و با تقوا و پرهیزگاری سازگار نیست؛

حتی با آن منافات هم دارد؛ بنابراین رابطه تقابل و تضاد بین «اتقی» (پرهیزکاری) و صفت همراه آن یعنی بخشندگی و گشاده‌دستی (اعطا) با «استغنی» و صفت همراه آن یعنی «بخل» آشکار و واضح است و آیات «كَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ» که در ادامه آن آمده نیز مؤید این موضوع است که ثروت جمع شده با بخل و اندوختن مال نتیجه‌ای جز سختی و دشواری برای جمع‌کننده خود ندارد؛ پس برپایه این آیه می‌توان گفت پرهیز از ثروت‌اندوزی نیز مثل تزکیه‌خواهی، سخاوتمندی و اخلاص، امری ارزشمند است و از نشانه‌های تقواست.

با توجه به کاربردهای قرآنی، به‌طور کلی می‌توان گفت استغنا ی بشری گاه صفتی پسندیده به معنای بی‌نیازی از خلق و قناعت و متضاد با طمع و بی‌نیازی از خلق و اتکال‌نداشتن به ایشان و گاهی با مفهوم صفت ناپسند در معنای بی‌نیازی از خدا و سرکشی و نافرمانی در مقابل دستورهای الهی به کار می‌رود (رک: ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۰۵ و ۳۰۶) و سه معنای توأم غنا و بی‌نیازی، اکتفاکردن و قناعت و احساس ثبات، از آن درک می‌شود.

جنبه دیگر واژه استغنا در قرآن کریم با استغنا به‌عنوان صفت ذاتی خداوند مرتبط است که در صفت غنای الهی تحقق می‌یابد؛ به‌دلیل غنای ذاتی خداوند، یقیناً کمال استغنا و بی‌نیازی نیز فقط در ذات الهی متجلی شده است. ذات اقدس الهی، صمد مطلق است که در کمال قدرت و بی‌نیازی از تمام موجودات و انسان‌ها بی‌نیاز است. استغنا ی الهی حتی بی‌نیازی وی از عبادات بندگان و کفر و ایمان انسان‌ها را نیز در بر می‌گیرد (رک: تگابن: ۶).

صفت استغنا ی الهی در کنار غنای مطلق حضرت حق موجب شده است خداوند روزی همه بندگان اعم از کافر و مؤمن را تکفل فرماید (رک: هود: ۶)؛ هرچند خداوند هرگاه احتمال بدهد ترس از فقر ممکن است ایمان مؤمنان را تهدید کند، آشکارا به مؤمنان وعده بی‌نیازی می‌دهد (رک: توبه: ۲۸).

۴- استغنا ی الهی در متون منثور عرفانی

استغنا ی حق به معنای بی‌نیازی خداوند از همه هستی در عین نیازمندی همه عالم به خداست که پی‌بردن به آن، مقدمه آگاهی انسان به فقر ذاتی خویش و همه موجودات است و راهیابی او به مرحله فقرالی الله است.

احمد غزالی در ترجمه رساله الطیر امام محمد غزالی با اشاره به سفر پرندگان به قصد دیدار

سیمرغ و به پادشاهی‌رساندن وی، استغناى الهی را یکی از منازل سلوک شمرده است؛ او می‌گوید گروه اندکی از این مرغان پس از گذر از وادی‌ها و مراحل دشوار سفر، زنده به مقصد رسیدند و به درگاه عزت نزول کردند. پس ملک سیمرغ فرمود تا از ایشان پرسیدند که به چه مقصود آمده‌اند؟ مرغان پاسخ دادند: «آمدیم تا تو ملک ما باشی». سیمرغ گفت به ایشان بگویند که چه شما بگویید و چه نگوئید ما پادشاهیم و ما را خدمت و طاعت شما حاجت نیست؛ پس بازگردید. در اینجا غزالی به مقام استغناى سیمرغ اشاره کرده است. پس از آن، مرغان نومید و حیران شدند و به عجز و نیاز خود اعتراف کردند و به‌سوی سیمرغ پیغام فرستادند که «گرچه تو از خدمت ما بی‌نیازی، ما از خدمت و دولت تو بی‌نیاز نیستیم؛ این درگاه نیازمندان است ما را به حضرت خود راه ده». او با بیان فقر سالک در مقابل غناى حق، مقام استغناى سلطان عزت و بی‌مقداری رهروان را نشان می‌دهد؛ زیرا آنچه موجب راهیابی سالک به مرتبه بی‌نیازی از ماسوی‌الله به درگاه غنی مطلق می‌شود، آگاهی به غناى حق و فقر و نیازمندی خویش است که مقدمه نفی کثرت است (رک: موسوی سیرجانی، ۱۳۸۵: ۱۲۴).

۵- استغناى بشری در متون منثور عرفانی

در متون عرفانی می‌توان با دو رویکرد کاملاً متفاوت به استغناى بشری توجه کرد؛ به‌گونه‌ای که در یک رویکرد، منظور از استغناى بشری بی‌نیازی‌جستن از حضرت حق است که مغایر با اندیشه‌های دینی و عرفانی است و با این مفهوم به هیچ‌وجه در عرفان مطرح نیست. در رویکرد دیگر، استغناى بشری به معنای استغناى آدمی از خلق و ماسوی‌الله است؛ استغنا در این مفهوم با دین و عرفان اسلامی مطابقت کامل دارد و در قرآن و حدیث و متون عرفانی به انسان بارها توصیه شده است؛ رسول اکرم (ص) نیز همانند آیات ذکرشده، این نوع استغنا را از نظر اهمیت آن در اعتلا و قرب الهی انسان با تهجد و شب‌زنده‌داری همسان می‌داند و آن را نشانه عزت مؤمن می‌شمرد: «شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ، وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ» (المناوی، ۱۳۹۱ ق، جزء اول: ۱۰۲): نمازگزاردن در شب نشانه شرافت مؤمن و بی‌نیازی‌جستن وی از داشته‌های مردم نشانه عزت اوست. سالک در مرحله استغناى از خلق می‌تواند به معبود و محبوب مطلق خویش اظهار نیاز کند و با توکل و توفیق وی به مرحله غایی عرفان یعنی توحید دست یابد.

از این رو در متون عرفانی، افزون بر استغناى الهی به عنوان اصل پذیرفته شده همه عارفان و مشایخ، جنبه مثبت استغناى بشری یعنی استغناى از خلق اهمیت بسیار دارد و از منازل عرفانی شمرده می شود.

۶- غنا در متون عرفانی

غنا نیز از واژه های پُرکاربرد در متون عرفانی است. خواجه عبدالله غنا را هشتاد و چهارمین میدان عرفان می شمرد و آن را نتیجه سرّ الهی می داند: «از میدان سرّ، میدان غناء زاید» (۱۳۷۶: ۱۲۳)؛ غناى مطرح در متون عرفانی بیشتر در معنای غناى بشری، یعنی توانگری و ثروتمندی انسان و متضاد با واژه های فقیر، درویش و صوفی یا همان مفهوم سالک الی الله است. جنبه مثبت غناى بشری، توانگری مالی سالک، فارغ از طمع ورزی، ثروت اندوزی و غرور و همراه با احساس نیازمندی به ذات غنی مطلق و در نتیجه پسندیده است؛ اما جنبه منفی آن به معنای توانگری مادی بدون احساس نیازمندی به خداوند و توأم با احساس غرور و غفلت است که ثمره آن طغیان و استکبار خواهد بود و موجب انحراف و سرکشی خواهد شد.

همه سالکان الی الله در مرحله استغناى از خلق در موقعیت مادی یکسانی قرار ندارند. به همین سبب می توان سالکان این مرحله را به دو گروه فقیر و غنی تقسیم کرد؛ به این معنا که برخی از سالکان در مرحله روی گردانی از خلق در فقر مادی به سر می برند و گروهی دیگر در عین استغناى از خلق، از ثروت و توانگری مادی نیز بهره مندند؛ از این رو در متون عرفانی در کنار مبحث استغناى الهی و بشری، موضوع غناى مادی و شایستگی یا نکوهیدگی آن نیز مطرح می شود. موضوع استغناى الهی و استغناى از خلق سالک در بیشتر متون عرفانی مطرح و تأکید شده و از اصول اساسی عرفان به شمار رفته است؛ اما در متون مختلف متصوفه و بین مشایخ درباره این موضوع که سالک قرار گرفته در مرحله استغناى از خلق باید در حالت فقر مادی باشد یا می تواند در عین توانگری و بی نیازی مادی به مرحله استغناى از خلق - که مقدمه فقر الی الله است - دست یابد، اختلاف نظرهایی را به وجود آورده که شایسته توجه است.

۱-۶ حقیقت غنا

مستملی بخاری حقیقت غنا را در قناعت دانسته و ثمره آن را زندگی نیکو شمرده است: «قناعت

غنا است و طمع فقر. هرکه را قناعت است بی‌مال غنی است و هرکه را قناعت نیست با همه دنیا فقیر است و عیش غنی را باشد نه فقیر را» (۱۳۶۵: ۱۰۹۶). او در جای دیگر حقیقت غنا را روی‌گردانی کامل از غیر خدا و روی‌آوردن کامل به خدا می‌داند: «... زیرا که توانگر آن است که خدای عزوجل را دارد نه آنکه چیز دارد» (همان: ۴۲). ابوتراب نخشبی (م. ۲۴۵) بی‌نیازی جستن از دیگر انسان‌ها را حقیقت غنا می‌شمارد (عطار، ۱۳۸۸: ۳۱۳)؛ پس این عارفان نیز همسو با قرآن مجید، معتقدند غنا و توانگری حقیقی به معنای توجه صرف سالک به خداوند، نیازمندشمردن خود به حضرت حق، روی‌گرداندن از ماسوی‌الله و قناعت‌ورزیدن به داشته‌های خویش اعم از کم و زیاد است.

۲-۶ درجات غنا

خواجه عبدالله انصاری برای غنا سه درجه در نظر می‌گیرد: «درجه نخستین: غنای قلب است و آن برکناربودن باشد از احتیاج به اسباب و زیستن باشد در مسالمت درباره حکم و خلاصی‌یافتن باشد از خصومت (ستیزه). درجه دوم: غنای نفس است و آن پایبندی است در آرزومندی و برکناری است از برآشفتگی و دست‌برداری است از ریاکاری. درجه سوم: غناست از روی حق و آن سه مرتبه دارد: مرتبه اول: شهود این است که او (تعالی) تو را به یاد دارد و مرتبه دوم: دوام مطالعه اولیت (خدای) و مرتبه سوم: رسیدن به دریافت وی» (۱۳۶۱: ۱۲۳). او در کتاب *صد میدان غنای مادی*، غنای صفاتی و غنای قلبی را از مراتب غنا می‌داند: «جمله آن (غنا) سه چیزست: غناء مال و غناء خوی و غناء دل. غنای مال بر سه گونه است: آنچه از حلالست محنت است. و آنچه از حرامست لعنت است و آنچه افزونست عقوبت است. و غنای خوی از نفس است، که در خبرست که «الغنی عن النفس» و غنای نفس سه چیزست: خشنودی و خرسندی و جوانمردی. و غنای دل سه چیزست: و آن «غناء القلب» است، که در خبرست: همّت از دنیا مهتر و مراد از بهشت بزرگ‌تر و آرام از هفت آسمان و زمین برتر» (همان، ۱۳۷۶: ۳۸۷). خواجه عبدالله در تفسیر سوره بقره با ذکر همین تقسیم‌بندی حتی غنای مادی به‌دست‌آمده از راه حلال را نیز مایه رنج دنیوی و عذاب اخروی می‌شمرد (رک: میبدی، ۱۳۸۲: ۷۳۸) که در این تعبیر غنای مادی نکوهیده و در مقابل، غنای صفاتی و قلبی پسندیده شمرده شده است.

۳-۶ شروط صحت غنای مادی در عین استغنا

بعضی از مشایخ با ذکر شروطی توانگری و غنای مادی را تأیید می‌کنند؛ از آن جمله است:

یحیی بن معاذ و سهروردی تواضع را لازمه غنا و توانگری می‌دانند (سهروردی، ۱۳۹۲: ۱۱۰)؛ ابوالحسین نوری به شرط اقدام به بذل و ایثار، غنای مادی سالک را جایز می‌داند (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۹)؛ روزبهان بقلی غنای سالک را مشروط به درک استغنا الهی می‌داند (۱۹۷۳: ۱۵۴)؛ ابوعلی دقاق صیانت نفس را لازمه توانگری می‌داند (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۱: ۴۹۰)؛ انجام وظایف دینی واجب بر اغنیا به سبب توانایی مالی سالکان، اقدام به احسان و صدقه، رفع نیاز فقرا و به‌ویژه سالکان فقیر، پرداخت زکات، زیارت خانه خدا و شرکت در غزوات (رک: قشیری، ۱۳۸۷: ۷۲۵)؛ رفع نیازهای فقرا (رک: مکی، ۱۴۱۷: ۳۳۶) شکر و صبر (عطار، ۱۳۸۸: ۳۲۵)؛ روی‌نگرداندن از خدا در حالت غنا (هجویری، ۱۳۹۰: ۳۶)؛ نیت صالح و نیکو (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۲: ۱۸۸) و التزام تقوا (همان) از دیگر شروط صحت غناست؛ پس به نظر این مشایخ غنای مادی اگر همراه با تخلّق به صفات نیکو و انجام تکالیف شرعی، کمک به فقرا و توجه محض سالک به خدا باشد، پسندیده و رواست.

۶-۴ غنا از دیدگاه مشایخ متصوفه

به سبب اهمیت مبحث استغنا و غنا در تکامل سالکان، بیشتر متون عرفانی و مشایخ به این موضوع پرداخته‌اند:

ذوالنون (م. ۲۴۰ تا ۲۵۰) غنا را فقط مخصوص خدا می‌داند: «تو آنی که در گیتی به عیان تو را درنیابند و از تو مستغنی نگردند و هیچ‌جا مستغنی از تو نیست...» (سراج، ۱۳۸۵: ۲۹۳).

ابوتراب نخشبی (م. ۲۴۵) و یحیی بن معاذ رازی (م. ۲۸۵) غنا را «ایمن بودن به خدا» معنا می‌کنند (همان: ۳۲۵؛ قشیری، ۱۳۸۵: ۴۹۲).

جنید (م. ۲۹۷) توانگری را صفت خدا می‌داند (روزبهان بقلی، ۱۹۷۳: ۱۵۴). احمد بن عطا (م. ۳۰۹) به دلیل اینکه غنا از صفات باری تعالی است، اتصاف به این صفت الهی را تأیید می‌کند (سلمی، ۱۳۷۲: ۱۳۸).

سلمی (م. ۴۱۲) عقیده دارد غنا خاص خداوند است؛ پس بنده فقیر هیچ‌گاه غنی نمی‌شود (همان: ۱۳۷).

مستملی بخاری (م. ۴۳۴) غنا را هم‌معنای استغنا کامل، یعنی بی‌نیازی مطلق می‌داند و فقر را بزرگ‌ترین تفاوت انسان و خدا می‌شمرد: «چون میان خداوندی و بندگی فرق بزرگ‌ترین آن است

که خدایی، بی‌نیازی است و بندگی، نیازمندی. هرکه بنده را صفت بی‌نیازی نهد از حد بندگی بیرون برد و به صفت خدایی موصوف کرد و اگر بشاید که نیازمند بی‌نیاز گردد شاید که بی‌نیاز نیازمند گردد» (۱۳۶۳: ۴۳۴). او با استناد به آیه ۱۵ سوره فاطر، غنا را صفت ذاتی خدا و فقر را صفت ذاتی انسان می‌شمرد: «... پس اگر بنده همه کون دارد فقیر است و اگر حق همه کون فانی گرداند هم غنی است، ازبهر آنکه غنا او را صفت ذات است و بنده را فقر صفت ذات» (۱۳۶۵: ۱۲۳۹). مستملی توانگران حقیقی را مقربان الهی می‌داند که «چون از همه چیزها روی بگردانند به‌ظاهر درویش‌اند و به‌حقیقت توانگر ایشان‌اند. زیرا که توانگر آن است که خدای عزوجل را دارد نه آنکه چیز دارد. و غنی آنست که با خدای است نه آنکه با خلق است. پس فقیر با خدای غنی است و غنی با غیر خدای فقیر است» (همان: ۴۲). او اظهار نیاز به خدا را بهترین راهکار برای رسیدن سالک به غنا می‌داند: «هر فقری که به حق است غناست، ازبهر آنکه حق تعالی غنی است به‌حقیقت به ذات خویش و چون افتقار به غنی افتد غنی فقیر را غنی تواندکردن و چون فقر خود به حق تعالی افتاد از غیر حق مستغنی گشت و چون مستغنی گشت غنی گشت» (همان: ۱۲۴۰).

هجویری (م. ۴۷۰) صفت غنا را فقط شایسته خداوند می‌داند و معتقد است هیچ‌کس از این صفت خداوند سهمی ندارد و صفت غنا برای غیر خدا را کاربرد از نوع مجاز می‌شمرد؛ چون عقیده دارد «غنا ما به وجود اسباب بود و ما مسبب باشیم اندر حال قبول اسباب، و وی مسبب‌الاسباب است، و غنای وی را سبب نیست. پس شرکت اندر این صفت باطل بود» (۱۳۹۰: ۳۲).

خواجه عبدالله انصاری (م. ۴۸۱) در *منازل‌السائرین* غنای الهی را مطرح می‌کند و به استناد آیه ۸ سوره ضحی غنا را «ملکیت تام» می‌نامد و مختص ذات خدا می‌داند (۱۳۶۱: ۱۲۳). او میدان هشتاد و چهارم کتاب *صد میدان* خود را نیز به غنا اختصاص داده است و می‌گوید: «از میدان سیر، میدان غناء زاید» (۱۳۷۶: ۳۸۷) و به توضیح غنای مادی می‌پردازد.

غزالی (م. ۵۰۵) غنا را بی‌نیازی از غیر و مختص ذات خداوند می‌داند (۱۳۵۲: ۷۱۹) و با استناد به آیه ۱۳۳ سوره انعام و کلام حضرت عیسی^(ع) می‌نویسد: «غنی آن است که اگر خواهد همه را هلاک کند و قومی دیگر بیافریند» (همان: ۷۲۰).

روزبهان بقلی (م. ۶۰۶) غنای سالک را نتیجه مشاهده غنای حضرت حق می‌داند که در نتیجه آن، درهای جود و قدرت ربانی بر عارف گشوده می‌شود (رک: روزبهان بقلی، ۱۹۷۳: ۱۵۴).

ابن جوزی (م. ۵۹۷) غنا را به معنای فقیرانه زندگی کردن نمی‌داند؛ بلکه استفاده از نعمت‌های حلال خداوند را جایز و شکرگزاری به درگاه خداوند را واجب می‌داند (رک: ابن جوزی، ۱۳۸۱: ۱۵۷). با توجه به مطالب بالا می‌توان گفت مشایخ از دیدگاه‌های مختلفی به غنا توجه کرده‌اند؛ اما همه آنها فقط خدا را بی‌نیاز مطلق می‌دانند و بیشتر ایشان نیز تعبیر غنا را فقط شایسته و مخصوص خداوند شمرده‌اند. در این میان ابوبکر کتانی، احمد بن عطا، یحیی بن معاذ، ابوتراب نخشبی، روزبهان بقلی و ابن جوزی از غنای پسندیده بشری یعنی بی‌نیازی مادی در عین نیازمندی محض در برابر خدا به‌عنوان یکی از صفات شایسته عارفان سخن گفته‌اند و دیگران غنای بشری را در معنای منفی، یعنی احساس بی‌نیازی از خدا به کار برده‌اند؛ البته همه معتقدند نباید فقر، دلیل خواری و غنا موجب سرکشی شمرده شود تا به تسلیم عبد در برابر خدا و در نتیجه بهره‌مندی سالک از حفاظت و حمایت الهی بینجامد.

۵-۶ مضرات غنا و توانگری در متون مشهور عرفانی

مشایخی که غنای بشری را منافی تسلیم محض در برابر خدا و ملازم غرور و سرکشی می‌دانند، به استناد بعضی آیات و روایات، غنا و توانگری را مذموم دانسته‌اند و با برشمردن مضرات آن، دیگران را از توانگری و کسب مال منع می‌کنند و برای وصول سالک به مقصود، فقر را بر غنا برتری می‌دهند:

تلاش و رخصت‌جویی برای فرار از فریاض دینی: ابوطالب مکی با استناد به آیه شریفه ۹۳ سوره توبه، آیه ۶ و ۷ سوره علق و آیه ۲۷۳ سوره بقره، فقر را بر غنا برتری می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که غنا باب دنیا و مذموم و فقر باب آخرت و ممدوح است (۱۴۱۷: ۳۲۹).

پیشی گرفتن فقرا بر ثروتمندان در پاداش اخروی و پذیرش عبادات: پیامبر (ص) درباره فقیر صابر می‌فرماید: «وی را سه خصلت بود که هرگز توانگران را نبود: یکی آنکه در بهشت کوشک‌ها باشد که اهل بهشت آن را چنان بینند که اهل دنیا ستاره راه، و آن نیست الا پیغامبری درویش را یا شهیدی درویش را یا مؤمنی درویش را و دیگر آنکه به پانصد سال پیشتر در بهشت شوند و سیم آنکه چون درویش یک بار بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و توانگر هم چنان بگوید، هرگز به درجه وی نرسد؛ اگرچه ده هزار درم صدقه با آن بدهد. پس درویشان گفتند: رضینا، خشنود شدیم» (کلینی، ۱۳۷۲: ۱۱۹)؛ غزالی با استناد به این حدیث فقر را بر غنا ترجیح می‌دهد (رک: غزالی، ۱۳۵۲: ۷۲۵؛ مکی، ۱۴۱۷: ۷۲۵).

محرومیت از نور اذکار الهی و ابتلا به غرور: «ذکر تخمی است که چون دل درویش فارغ از دنیا و اندوهگن و شکسته یابد در وی اثر عظیم کند و از دل توانگر که شاد باشد به دنیا همچنان بازجهد که از سنگ سخت؛ اما بود که توانگر خویشتن گمان برد که وی در میان مال از مال فارغ است، و این غرور باشد» (همان).

دل‌مردگی: قشیری با نقل روایت ابی‌دردا از قول پیامبر (ص) که فرموده‌اند: «ایاکم و مجالسه الموتی: قیل و من الموتی؟ قال: الاغنیاء» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۸: ۳۳۸): دور باشید از مردگان گفتند: مردگان کیستند؟ گفت: توانگران، توانگری را با دل‌مردگی یکسان می‌شمرد (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۵۵).

بی‌خردی: غزالی ثروت‌اندوزی را ناشی از بی‌خردی می‌داند: «دنیا سرای بی‌سرایان است و مال بی‌مالانست و جمع مال در وی کار بی‌عقلانست» (۱۳۵۲: ۷۲۱).

عامل سختی و مصیبت: اگر دنیاطلبی و دشمنی با فقرا به شکل فرهنگ فراگیر امت اسلامی درآید، عقوبتی سخت در انتظار عموم مردم است؛ چنانکه رسول اکرم (ص) می‌فرمایند: «إِبْتَلَاهُمْ اللَّهُ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ جَوْرٍ مِنَ السُّلْطَانِ وَ قَحْطٍ مِنَ الزَّمَانِ وَ ظُلْمٍ مِنَ الْوَلَاةِ وَ الْحُكَامِ» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱: ۳۷۶): «هرگاه که خلق روی به جمع دنیا و عمارت آن آورند و درویشان را دشمن دارند، خدای تعالی ایشان را به چهار خصلت مبتلا کند: قحط زمان، و جور سلطان، و خیانت قاضیان» (غزالی، ۱۳۵۲: ۷۲۲).

بی‌دینی فقرا در نتیجه تواضع در برابر توانگران: قشیری از قول ابوعلی دقاق می‌نویسد: «هرکه توانگری را تواضع کند از برای توانگری او، دو ثلث دین او بشود، معنی‌اش آن بود که مرد به دل و زبان و تن تواضع کند چون توانگری را تواضع کند به تن و زبان، دو برخ دین او بشود [و اگر به دل معتقد فضل او بود چنان که به زبان و تن، دین او جمله بشود]» (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۵)؛ چنانکه امیرالمؤمنین (ع) نیز می‌فرمایند: «مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لَغِنَاءٌ ذَهَبٌ تُلْنَا دِينَهُ» (امام علی (ع)، ۱۳۸۴: ۴۸۲).

بنابراین وجود این مضرات که به سبب رعایت‌نکردن شروط غنای مورد بحث عارفان موافق با توانگری، سالکان را گرفتار می‌کند، سبب می‌شود این مشایخ به شدت مریدان و سالکان را از غنای مادی بازدارند.

۶۶ ثمرات غنای مادی در متون متشور عرفانی

انجام وظایف دینی مثل احسان و صدقه، رفع نیاز فقرا، پرداخت زکات، زیارت خانه خدا و شرکت در غزوات از ثمرات غنای مادی است که فقرا قادر به انجام آن نیستند (رک: قشیری،

۱۳۸۷: ۷۲۵)؛ همچنین رفع نیازهای نیازمندان به‌ویژه سالکان فقیر (مکی، ۱۴۱۷: ۳۳۶) اتصاف به غنا به‌عنوان یکی از صفات باری تعالی (سلمی، ۱۳۷۲: ۱۳۸؛ نیز هجویری، ۱۳۹۰: ۶۲)؛ حفظ دین و در امان ماندن از وسوسه و غلبه شیطان (عطار، ۱۳۸۸: ۱۹۹) از دیگر ثمرات غنا و توانگری در متون عرفانی است.

۶-۷ غنای مادی از دیدگاه مشایخ

عارفان از نظر تأیید یا ردّ نقش غنای مادی در سیرالی‌الله به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول که تعداد بسیاری از عارفان را تشکیل می‌دهند، مخالف غنای مادی در حالت استغنای از خلق هستند. این گروه حتی جنبه مثبت غنای بشری را هم به هیچ‌وجه نمی‌پذیرند؛ بعضی از مشایخ معتقدند چون توانگری موجب وابستگی سالک می‌شود؛ پس برای سالک شوم است و «هرچه درویش تنگ‌دست‌تر بود، حال بر وی گشاده‌تر بود» (رک: هجویری، ۱۳۹۰: ۶۲). جنید نیز با اینکه می‌گوید: «الفضل فی التقی، لا فی الفقر و لا فی الغنی» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۲: ۱۸۸): فضل و برتری در تقواست؛ نه در فقر و نه در غنا، عقیده دارد چون فقر سالک در قیامت موجب عذرخواهی خدا از بنده می‌شود؛ پس فقر بر غنا برتری دارد (رک: هجویری، ۱۳۹۰: ۶۳)؛ گروه دوم که تعداد معدودی هستند، به‌سبب ثمرات و فواید غنا، موافق غنای مادی در حالت استغنای از خلق هستند و دسته سوم که تعداد آنها هم قابل توجه است، درباره التزام فقر یا غنای مادی در حالت استغنای از خلق دیدگاه یکسانی دارند و معتقدند خداوند هر یک از آنها را برای سالک مقدر کند، سالک باید بپذیرد و وظایف صحیح خود را در آن موقعیت انجام دهد. ایشان معتقدند مال و ثروت به‌خودی‌خود نعمت خداست و حتی حافظ دین سالک در برابر وسوسه‌های شیطان و وسیله‌ای برای رفع نیاز نیازمندان است؛ آنچه مهم است، نیت سالک برای بهره‌برداری از مال و ثروت و دل‌بسته‌نشدن به آن است؛ به‌گونه‌ای که هرگاه نیاز باشد، بتواند تمام آن را ایثار کند یا صدقه بدهد. چون مخالفان غنا در حالت استغنای از خلق مورد بحث این مقاله نیستند؛ بنابراین دیدگاه‌های دو گروه دیگر در ادامه تبیین می‌شود.

۶-۷-۱ پیروان دیدگاه تأثیر مثبت غنای مادی بر استغنا

غنای مورد نظر این گروه از عارفان، غنای بشری در عین احساس نیازمندی محض به حضرت حق و استغنا از خلق است؛ اما نظریه برتری محض غنای مادی بر فقر مادی در حالت استغنای

سالک، نسبت به عقیده تقدم فقر بر غنا در حالت مذکور، حامیان بسیار کمتری دارد. دلیل حمایت این گروه از غنا، ثمرات و نتایج حاصل از این نوع توانگری است که با فقر کسب‌شدنی نیست. این گروه مال و ثروت و امکانات را از مقدمات و ملزومات رسیدن به فضایل و فیوضاتی می‌دانند که فقرا از انجام آنها عاجزند. قشیری با هدف دستیابی به ثمرات توانایی بر احسان و صدقه، رفع نیاز فقرا و به‌ویژه سالکان فقیر، پرداخت زکات، زیارت خانه خدا و شرکت در غزوات (رک: قشیری، ۱۳۸۷: ۷۲۵)، ابوطالب مکی با هدف رفع نیازهای نیازمندان به‌ویژه سالکان فقیر (مکی، ۱۴۱۷: ۳۳۶) و احمد بن عطا (م. ۳۰۹) به دلیل اتصاف به غنا به‌عنوان یکی از صفات باری تعالی (سلمی، ۱۳۷۲: ۱۳۸) غنا را بر فقر برتری می‌دهند. حارث محاسبی، یحیی بن معاذ رازی و ابوسعید ابوالخیر نیز معتقدند «غنا فاضل‌تر که فقر»؛ زیرا غنا صفت باری تعالی است و وجود صفت مشترک بین محب و محبوب لازم است (هجویری، ۱۳۹۰: ۶۲). ابن جوزی نیز استغنا را به معنای فقیرانه زندگی کردن نمی‌داند (رک: ابن جوزی، ۱۳۸۱: ۱۵۷).

سفیان ثوری با اینکه همیشه به دنیاگریزی توصیه می‌کند، معتقد است صوفی برای حفظ دین و مقاومت در برابر شیطان باید بدون دلبستگی به ثروت، مقداری اندوخته داشته باشد تا در مواقعی که در معرض انحراف قرار می‌گیرد با آن دین خود را حفظ کند؛ از این رو وقتی در هنگام مرگ کیسه‌ای حاوی هزار دینار به یارانش می‌دهد تا صدقه دهند در جواب سؤال ایشان که هدف وی از اندوختن این زرها چیست؟ می‌گوید: «این زر پاسبان دین من است و دین خود را بدین توانستم داشت که ابلیس بر من دست نبرد» (عطار، ۱۳۸۸: ۱۹۹).

۶-۷-۲ پیروان دیدگاه تأثیر یکسان فقر و غنای مادی بر استغنا

این گروه که تعداد درخور توجهی از عارفان را دربرمی‌گیرد، مشیت و اراده خداوند را در فقر و غنای انسان موثر می‌دانند و نیت انسان را در مقابله با فقر و غنا ملاک شایستگی یا ناشایستگی آن می‌دانند؛ آنان سفارش می‌کنند فقرا و توانگران در هر شرایطی باید به وظیفه خود عمل کنند. قشیری با نقل قول ابوالحسین نوری - «صفت درویش آن است که آرام گیرد به وقت تنگدستی و بذل و ایثار آنگاه که دارد» - غنا و توانگری را مانند فقر برای سالک جایز می‌داند؛ زیرا معتقد است صفت بذل و ایثار، مانع از ثروت‌اندوزی و مضرات آن می‌شود (۱۳۸۷: ۴۹۹). از نظر یحیی بن معاذ در صورت التزام به صبر و شکر، هر دو حالت درویشی و توانگری پسندیده است: «گفت:

فردا، نه توانگری وزن خواهند کرد و نه درویشی، صبر و شکر وزن خواهند کرد؛ باید که تو شکر و صبر آری» (عطار، ۱۳۸۸: ۳۲۵؛ نیز رک: قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۸). او در جای دیگر تواضع را لازمه غنا می‌داند (سهروردی، ۱۳۹۲: ۱۱۰). ابوبکر کتانی نیز چون فقر و غنا را تکامل بخش یکدیگر می‌داند، تأثیر فقر و غنا را در تکامل انسان یکسان می‌شمرد (رک: کلابادی، ۱۳۷۱: ۹۵)؛ ابوالحسین بن البنان فقر را نشانه آزادگی و غنا را سزاوار نیکوکاران می‌داند و می‌گوید: «و قال: الفقر لباس الأحرار و الغنی لباس الأبرار» (المناوی، ۱۳۹۱ ق، جزء اول: ۱۰۲): فقر لباس آزادگان و غنا لباس نیکوکاران است (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۱: ۴۹۰). ابوعلی دقاق می‌گوید: «اندر درویشی و توانگری [بسیار] سخن گفته‌اند که کدام فاضل‌تر و به نزدیک من آن فاضل‌تر که کسی را کفایتی دهند و اندر آن صیانت کنند» (همان: ۴۹۳). محمد بن عبدالله الفرغانی نیز فقر و غنا را یکسان می‌داند: «زیراکه آن دو حال است یکی تمام نباشد مگر به دیگر» (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۱). ابوعبدالله النباجی نیت صحیح را ملاک رسیدن به ثواب الهی می‌داند که به نظر وی، سالک هم در حالت فقر و هم غنا می‌تواند به آن دست یابد (رک: خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۱: ۲۵۳). هجویری فقر و غنا را دو نعمت خداوند می‌داند که اگر شرایط آنها رعایت نشود، هریک می‌توانند آفاتی داشته باشد: «پس غنا نعمت و اعراض اندر وی آفت، و فقر نعمت و حرص اندر وی آفت. معانی جمله نیکو، روش اندر او مختلف و فقر فراغت دل از مادون و غنا مشغولی دل به غیر؛ چون فراغت آمد، فقر از غنا اولی‌تر نه و غنا از فقر اولی‌تر نه. غنا کثرت متاع و فقر قلت آن و متاع بجمله از آن خداوند؛ چون طالب به ترک ملکیت بگفت، شرکت از میان برخاست و از هر دو اسم فارغ شد» (۱۳۹۰: ۳۶). قشیری فقیر یا غنی بودن را منوط به اراده الهی می‌داند: «و من آن اختیار کنم که حق مرا اختیار کند و مرا اندر آن نگاه دارد. اگر توانگر دارم غافل و گذاشته نباشم و اگر درویش دارم حریص و معرض نباشم» (همان: ۳۵). غزالی به‌طور کلی فقر سالک را بر غنای او ترجیح می‌دهد؛ اما معتقد است ظرفیت وجودی سالک، معیار التزام فقر یا غنا برای اوست. از نظر وی فقری که سالک از آن رضایت ندارد، حتی می‌تواند موجب کراهیت او نسبت به حضرت حق شود؛ پس موجب تکامل سالک نمی‌شود؛ بلکه برای او زیان‌آور نیز است: «آنکه از خدای تعالی کاره بود بدین (فقر)، و این حرامست و ثواب فقر را باطل کند؛ بلکه به همه وقتی واجب است که اعتقاد کند که حق تعالی آن کند که باید کرد و کسی را با وی کراهیتی و انکاری نرسد» (۱۳۵۲: ۷۲۶). سهروردی می‌گوید: «و

گفته‌اند: پنج نفس آنست که عزیزترین و کامل‌ترین نفوس است: عالمی زاهد، و فقیهی صوفی، و توانگری متواضع و درویشی شاکر، و علوی سنی» (۱۳۶۲: ۱۱۰)؛ پس توانگران و اهل فقر هر دو در گروه نفوس کامل قرار دارند؛ به شرط آنکه توانگری همراه با تواضع و فقر با شکر قرین باشد. وی رعایت اعتدال و میانه‌روی در فقر و غنا را نجات‌دهنده سالک می‌داند (همان: ۱۱۴). ابوطالب مکی رسیدگی کردن اغنیا به احتیاجات دیگران را مساوی با روزه گرفتن تمام عمر می‌داند و با نقل حکایتی از بشر بن الحارث، فقر و غنا را دو مقطع از زندگی انسان می‌داند و معتقد است هرکس در یکی از این دو موقعیت قرار گرفت باید به وظیفه خود عمل کند؛ توانگر به امور فقرا رسیدگی کند و در حل مشکلات آنان بکوشد و فقیر با وجود محروم بودن از نعمت‌های ظاهری دنیا از عبادت خدا دست برندارد (۱۴۱۷: ۳۳۶). ابن جوزی هر دو حالت فقر و غنا را به شرط توأم بودن با صبر برای سالک جایز می‌داند: «بدان که فقر همچون بیماری است که هرکس بدان گرفتار شود و صبر نماید ثواب می‌برد و لذا فقیران پانصد سال پیش از توانگران وارد بهشت می‌شوند. مال نعمتی است که البته باید شکر آن را به جای آورد، دارا مثل مفتی و مجاهد است که خطر می‌کند و رنج می‌برد و فقیر چون عزلت‌نشین گوشه‌نشین است» (۱۳۸۱: ۱۴۸).

۸-۶ غنا و استغنا در مکتب‌های عرفانی

زهد نقش قوی و مؤثری در پیدایش عرفان اسلامی داشت؛ به‌ویژه تا پایان قرن دوم هجری که مشرب صوفیانه منطبق با احکام شریعت اسلامی بود و زهد، صدق، اخلاص، ترک ریا، نکوهش دنیا، محاسبه و تزکیه نفس، حزن، موت، فقر، رضا، توبه، ورع، صبر و شکر مهم‌ترین مباحث عرفان اسلامی را تشکیل می‌دادند. به همین سبب عارفان و مشایخ تا پایان قرن دوم هجری با هرگونه توانگری و غنای مادی مخالف بودند (دهباشی و میرباقری فرد، ۱۳۸۸: ۶۶ و ۶۷). به‌طورکلی از قرن سوم به بعد و پیدایش دو مکتب خراسان و بغداد (همان: ۶۷)، پیروان مکتب بغداد به پیشوایی جنید به صحو به معنای بازآمدن به علم و حس و حال خود (قشیری، ۱۳۸۷: ۱۱۲) معتقد بودند. آنان تحت تأثیر فضای زاهدانه روزگار خود با تقید به قرآن و احادیث و سنت، دوری از بدعت و اعتقاد به عبادت به‌عنوان بهترین راه رسیدن به سعادت (رک: میرباقری فرد و دیگران، ۱۳۸۸: ۷۴-۸۶)، می‌کوشیدند آرا و اعمال عرفانی‌شان در ظاهر و باطن با شریعت مطابقت داشته باشد (دهباشی و میرباقری فرد، ۱۳۸۸: ۷۰)؛ پس با توجه به ثمرات فقر و مضرات غنا در قرآن و حدیث، بیشتر

مخالف التزام غنا در سیر و سلوک بودند؛ درحالی که پیروان مکتب خراسان به رهبری بایزید بسطامی و ملامتیه در عین اعتقاد راسخ به احکام شریعت و پایبندی به آنها به دلیل گرایش به باطن در کنار توجه به ظواهر، برخوردار از روحیه فتوت و جامعه‌گرایی، گرایش به خدمت به خلق و مهرورزی نسبت به آنها، اعتقاد به لزوم پذیرایی از تازه‌واردان به آیین طریقت (رک: صدری و صمدی، ۱۳۸۷: ۶۴-۵۹) و همچنین اعتقاد به سکر به معنای غلبه محبت حق تعالی (هجویری، ۱۳۹۰: ۲۳۰) و زایل‌کننده آفت و نقص صفات بشری و دوری سالک از تدبیرورزی و اختیار، گاهی سخنانی نه‌چندان سازگار با ظاهر شریعت می‌گفتند (دهباشی و میرباقری‌فرد، ۱۳۸۸: ۷۰) و غنا و توانگری را به شرطی که موجب انحراف سالک نشود، مغایر با استغنا نمی‌شمردند و حتی شایسته نیز می‌دانستند؛ به‌گونه‌ای که پس از تثبیت تصوف و گسترش آن و پیدایش خانقاه‌ها که جایگاه تجمع مشایخ و صوفیان به شمار می‌رفت، موارد دیگری مانند تعلیم و تربیت مریدان و شکل‌گیری اجتماعات متصوفه به پیشوایی مشایخ بزرگ و طرح موضوعات متنوع و متعدد دیگری در کنار زهد در عرفان اسلامی و لزوم پرورش و تکامل همراه با آسایش خاطر مریدان در خانقاه‌ها نیز مطرح شد؛ در نتیجه افزون‌بر درآمد حاصل از اوقاف (رک: محمد بن منور، ۱۳۸۶: ۳۶۵)، فتوحات (رک: همان: ۳۴۱ و ۳۴۲)، نذورات (رک: همان: ۱۵۳)، زله‌بردن (رک: همان: ۳۶۱)، صدقات (رک: غزالی، ۱۳۵۲)، کسب درآمد برای مخارج و هزینه‌های خانقاه‌ها به‌عنوان کانون اصلی مریدپروری ضرورت یافت؛ یکی از راه‌های کسب این درآمدها، استفاده از ثروت مشایخ و سالکان توانگر (رک: محمد بن منور، ۱۳۸۶: ۱۹۵) و گاه صاحبان مناصب و مقام‌ها (رک: همان، ۱۳۸۶: ۳۶۵) بود.

افزون‌بر این شروط، اهداف و ثمراتی که مشایخ برای توانگری در نظر گرفته‌اند نیز نشان می‌دهد که در نظر ایشان توانگری مادی با رعایت شروط و اهداف مترتب بر آن، با استغنائی از خلق مغایرتی ندارد و حتی گاه تقویت‌کننده آن نیز است؛ از این‌رو چنانکه اشاره شد، بعضی از نویسندگان این آثار مانند هجویری و غزالی با اینکه در بعضی از بخش‌های آثار خود آشکارا و با دلیل و استدلال، فقر را بر غنا برتری داده‌اند، در بخش‌های دیگر با قراردادن شرط یا قید و بندی خاص با التزام غنای مادی سالک مخالفت نمی‌کنند و حتی آن را جایز می‌شمردند و به آن توصیه هم می‌کنند که در جدول ذیل خلاصه آن ارائه شده است.

ارتباط غنای مادی با حالت استغنائی از خلق از دیدگاه عارفان								
شرط	دلیل موافقت یا مخالفت	معتقد به تأثیر یکسان فقر و غنا در حالت استغنا	موافقت مشروط	موافق با غنا در حالت استغنا	مخالف با غنای مادی در حالت استغنا	مکتب عرفانی	دوره تاریخی	نام صوفی
	هم‌صحبتی خدا با سالکان فقیر در قیامت (عذرخواهی خداوند از سالکان فقیر به سبب فقر دنیوی ایشان)				*	بغداد	م. ۲۹۷ قرن ۳	جنید
	غنا مخصوص ذات خداست.				*	خراسان	م. ۲۴۰- ۲۵۰ قرن ۳	ذوالنون مصری
	غنا مخصوص ذات خداست.				*	بغداد	قرن ۳	ابوتراب نخشبلی
	غنا مخصوص ذات خداست.				*	خراسان	م. ۴۱۲ قرن ۴ و ۵	عبدالرحمن سلمی نیشابوری
	غنا مخصوص ذات خداست.				*	بغداد	م. ۴۳۴ قرن ۵	مستملی بخاری
فراغت خاطر سالک از ملکیت	غنا مخصوص ذات خداست و کاربرد آن برای بنده کاربرد از نوع مجاز است.		*		*	خراسان	م. ۴۷۰ قرن ۵	هجویری

	ملکیت تام فقط از آن خداست.			*	خراسان	م. ۴۸۱ قرن ۵	خواجه عبدالله انصاری
تحمل ناپذیری فقر برای سالک به سبب ظرفیت وجودی وی	ملکیت تام فقط از آن خداست.		*	*	خراسان	م. ۵۰۵ قرن ۶	امام محمد غزالی
انجام کامل وظایف	رفع نیاز سالکان فقیر			*	خراسان	م. ۳۸۶ قرن ۴	ابوطالب مکی
	انصاف سالک به صفات الهی			*	خراسان	م. ۳۰۹ قرن ۴	احمد بن عطا
	غنا صفت خاص خداست و لزوم صفت مشترک بین محب و محبوب			*	بغداد	م. ۲۴۳ قرن ۳	حارث محاسبی
انصاف به صفات تواضع، صبر و شکر	غنا صفت خاص خداست و لزوم صفت مشترک بین محب و محبوب			*	خراسان	م. ۲۸۵ قرن ۳	یحیی بن معاذ رازی
	غنا صفت خاص خداست و لزوم صفت مشترک بین محب و محبوب			*	خراسان	م. ۴۴۰ قرن ۵	ابوسعید ابوالخیر

	حفظ دین و مقاومت در برابر شیطان			*		بغداد	م. ۱۶۱ قرن دوم	سفیان ثوری
صبر	استغنا به معنای فقیرانه زندگی کردن نیست.			*		خراسان	م. ۵۶۷ قرن ۶	ابن جوزی
بذل و ایثار	توان سالک بر احسان، صدقه و رفع نیازهای سالکان فقیر به سبب بذل و بخشندگی سالک؛ انجام وظایف شرعی مثل پرداخت زکات، حج، شرکت در غزوات.			*		بغداد	م. ۲۹۵ قرن ۳	ابوالحسین نوری
	فقر و غنا تکامل بخش یکدیگرند.	*				بغداد	م. ۳۲۲ قرن ۴	ابوبکر کتانی
	غنا شایسته نیکوکاران است؛ چنانکه فقر نشانه آزادی است.	*				بغداد	قرن ۴	ابوالحسین بن البنان
صیانت سالک	فقر یا غنا هرکدام بتوانند صوفی را صیانت کنند، شایسته‌اند.	*				بغداد	م. ۴۰۵ قرن ۵	ابوعلی دقاق

	فقر و غنا تکامل بخش یکدیگرند.	*			خراسان	زنده در سال ۷۳۰	محمد بن عبدالله الفرغانی
نیت صالح	داشتن نیت صالح، سالک را در هر دو حالت فقر و غنا به مقصود می‌رساند.	*			بغداد	قرن ۳	ابوعبدالله النباجی
	وابستگی فقر و غنای سالک به اراده الهی و لزوم رضایت سالک به اختیار الهی.	*			خراسان	م. ۴۶۵ قرن ۵	ابوالقاسم قشیری
تواضع توانگر و شکرگزاری فقیه		*			خراسان	م. ۵۸۷ قرن ۶	شهاب‌الدین سهروردی

۷- نتیجه‌گیری

در متون متصوفه در صورتی که غنای بشری به معنای کفایت دارایی و بی‌نیازی از خلق و در عین حال همراه با احساس نیازمندی به حق باشد، امری پسندیده است. در این متون حقیقت استغنا بشری به معنای قناعت‌ورزیدن و روی‌گرداندن از اظهار نیاز به دیگران است و تأمین‌بودن قوت یک‌روزه سالک، مرز فقر و غنا شمرده می‌شود.

برخورداری کامل سالک از مرحله استغنا از خلق به همراه احساس نیازمندی کامل وی به خداوند و پای‌بندی به آن، لازمه و پیش‌شرط اصلی بهره‌مندی سالک از غنای مادی است؛ چنانکه می‌توان گفت غنای مادی سالک با استغنا وی از خلق، ارتباط طولی دارد؛ زیرا التزام غنا فقط در صورت کمال استغنا برای سالک پسندیده است.

عارفان درباره توانگری مادی سالک چندان اتفاق نظر ندارند؛ به‌گونه‌ای که عارفان قرن دوم و

بیشتر پیروان مکتب بغداد به سبب پای‌بندی کامل به زهد به‌عنوان اصل اولیه تصوف، التزام فقر در حالت استغنا از خلق را بر غنا برتری می‌دهند؛ درمقابل، بیشتر پیروان مکتب خراسان و عارفان قرون چهارم تا هفتم به دلیل توجه به دیگر اصول تصوف در کنار زهدگرایی و دین‌ورزی، البته با در نظر گرفتن اهداف و شروطی خاص، التزام غنا در مرحله استغنا را جایز می‌شمرند؛ پس بدین ترتیب می‌توان گفت مشرب عرفانی مشایخ بر موافقت یا مخالفت ایشان با غنای مادی در مرحله استغنا اثرگذار است.

تعداد درخور توجهی از مشایخ مانند جنید و مستملی بخاری به هیچ وجه توانگری سالک را جایز نمی‌دانند و به هدف در امان ماندن در برابر مضرات غنا، مریدان خویش را از توانگری بازمی‌دارند. ایشان علاوه بر ذکر مضرات و خطرات توانگری به دلیل اعتقاد به انحصار صفت غنا برای خداوند، حتی کاربرد صفت غنا برای سالک را نیز جایز نمی‌دانند.

تعداد معدودی از مشایخ مانند ابن‌عطا، حارث محاسبی، یحیی بن معاذ، ابوسعید ابوالخیر، سفیان ثوری و ابن‌جوزی، التزام غنا در حالت استغنا از خلق را بر فقر برتری می‌دهند.

برخی دیگر از مشایخ نیز توانگری مادی سالک را منافی استغنا از خلق نمی‌دانند. آنها با اعتقاد به اینکه توانگری نتیجه رحمت الهی است، با در نظر گرفتن شرایطی خاص، توانگری سالک را به‌ویژه اگر به رفع نیازهای دیگران، مریدپروری، پرداخت زکات، صدقه، اطعام یتیمان، حج و احسان بینجامد، شایسته و بایسته می‌دانند.

ابوبکر کتانی، ابوالحسین نوری، سهروردی، یحیی بن معاذ، روزبهان بقلی، ابوعلی دقاق، هجویری، ابو عبدالله النجاشی و ابوطالب مکی معتقدند فقر و غنا در تکامل سالک تأثیر یکسان دارند و ملاک آنها برای موافقت یا مخالفت با توانگری سالک، دستیابی وی به ثمرات غنای مادی یا درمان‌ماندن او از زیان‌های آن است.

ظرفیت وجودی سالکان نیز بر التزام فقر یا غنای ایشان مؤثر است؛ از این رو فقر برای برخی از سالکان زیان‌بار است و حتی موجب کراهیت آنها نسبت به خداوند می‌شود.

در پایان می‌توان گفت غنای مادی در کنار استغنا از عرفانی که مقدمه و لازمه فقرالی‌الله است، با رعایت کامل شرایط و لوازم تبیین‌شده در قرآن، حدیث و متون عرفانی می‌تواند یاریگر سالک در دستیابی وی به غایت عرفان یعنی توحید باشد.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- امام علی (ع) (۱۳۸۴). *نهج البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، قم: اسوه.
- ۳- ابن جوزی، ابوالفرج (۱۳۸۱). *تلبیس ابلیس*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴- ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۷۸). *مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: فروزان روز.
- ۵- البخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۳ ق). *صحیح*، بیروت: دار ابن کثیر.
- ۶- بندریگی، محمد (۱۳۷۵). *المنجد عربی - فارسی*، تهران: پیام.
- ۷- حرّانی، ابن شعبه (۱۳۸۲). *تحف العقول عن آل الرسول (ص)*. قم: آل علی (ع).
- ۸- خواجه عبدالله انصاری هروی (۱۳۶۱). *منازل السائرین*، ترجمه روان فرهادی، تهران: مولی.
- ۹- ----- (۱۳۷۶). *صد میدان*، به اهتمام قاسم انصاری، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۱۰- ----- (۱۳۶۲). *طبقات الصوفیه*، تهران: توس.
- ۱۱- دهباشی، مهدی؛ میرباقری فرد، سید علی اصغر (۱۳۸۸). *تاریخ تصوف (۱)*، تهران: سمت.
- ۱۲- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *المفردات فی غرایب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داود، بیروت: دار العلم - الدار الشامیه.
- ۱۳- روزبهان بقلی شیرازی (۱۹۸۱). *شرح شطحیات*، تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه.
- ۱۴- ----- (۱۹۷۳ م). *مشرب الارواح*، استانبول: مطبعه کلیه الآداب.
- ۱۵- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۵). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: طهوری.
- ۱۶- سراج طوسی، ابونصر (۱۳۸۲). *اللمع فی التصوف*، تهران: اساطیر.
- ۱۷- سلمی، ابو عبدالرحمن (۱۳۷۲). *مجموعه آثار*، جلد دوم، تهران: نشر دانشگاهی.
- ۱۸- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۹۲). *عوارف المعارف*، ترجمه ابومنصور بن عبدالؤمن اصفهانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۹- صدری، جمشید؛ صمدی، قسمتعلی (۱۳۸۷). «تصوف در مکتب خراسان»، *مجله ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد*، دوره ۵، شماره ۲۰، ۶۹-۵۴.

- ۲۰- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴). *المیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- ۲۱- العبادی، منصوربن اردشیر (۱۳۶۸). *صوفی‌نامه التصفیه فی احوال المتصوفه*، تحقیق غلامحسین یوسفی، تهران: علمی، چاپ دوم.
- ۲۲- عطار، فریدالدین محمد (۱۳۸۸). *تذکره الاولیا*، تهران: زوار.
- ۲۳- غزالی طوسی، ابوحامد محمد (۱۳۵۲). *کیمیای سعادت*، جلد اول، تهران: کتابخانه مرکزی.
- ۲۴- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن (۱۳۸۷). *ترجمه رساله قشیریه*، تصحیح: بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: زوار.
- ۲۵- کلابادی، ابوبکر محمد (۱۳۷۱). *تعرف*، با تحقیق عبدالحلیم محمود و عقیف عسیران، تهران: اساطیر.
- ۲۶- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۲). *اصول کافی*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، قم: اسوه.
- ۲۷- کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۷۹). *شرح منازل السائرين خواجه عبدالله انصاری*، تحقیق: علی شیروانی، تهران: الزهرا.
- ۲۸- گوهرین، سید صادق (۱۳۷۶). *شرح اصطلاحات تصوف*، جلد اول، تهران: زوار.
- ۲۹- محمد بن منور (۱۳۸۶). *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- ۳۰- مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل (۱۳۶۳). *شرح التعرف لمذهب التصوف*، ربع اول، تهران: اساطیر.
- ۳۱- ----- (۱۳۶۳). *شرح التعرف لمذهب التصوف*، ربع دوم، تهران: اساطیر.
- ۳۲- ----- (۱۳۶۵). *شرح التعرف لمذهب التصوف*، ربع سوم، تهران: اساطیر.
- ۳۳- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۴- مکی، ابوطالب (۱۴۱۷). *قوت القلوب*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۳۵- المناوی، محمد (۱۳۹۱ ق). *فیض‌التقدیر شرح جامع الصغیر*، تحقیق احمد عبدالسلام،

الجزء الاول، بیروت: دارالمعرفه.

- ۳۶- موسوی سیرجانی، سهیلا (۱۳۸۵). «فقر و غنا از دیدگاه هجویری و خواجه عبدالله انصاری»،
ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، شماره ۳، ۱۰۵-۱۳۰.
- ۳۷- مهیار، رضا (۱۳۷۵). فرهنگ ابجدی عربی فارسی، تهران: ناشر اسلامی.
- ۳۸- میرباقری فرد، علی اصغر؛ آقاحسینی، حسین؛ رضایی، مهدی (۱۳۸۸). «علل پای بندی پیروان
مکتب عرفانی بغداد به رعایت شریعت»، مجله دانشکده علوم انسانی، سال ۱۷، شماره ۶۴،
۶۶-۹۰.
- ۳۹- نسفی، احمد بن محمود (۱۴۱۸ ق). تفسیر النسفی المسمى بمدارک التنزیل و حقایق التأویل،
بیروت: دار احیاء التراث العرب.
- ۴۰- میبدی، احمد بن محمد (۱۳۸۲). تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، تصحیح و ترجمه
علی اصغر حکمت، جلد اول، تهران: امیرکبیر.
- ۴۱- نوری، حسین (۱۴۰۸ ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: آل البيت.
- ۴۲- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۹۰). کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی،
تهران: سخن.

